



تبرک و توسل

تدوین و ترجمه: جواد محدثی

فهرست

تبرک و توسل

- [سخن ناشر](#)
- [پیشگفتار مترجم](#)
- [تبرک به قبور](#)
- [انتقال جنازه به حرما](#)
- [سابقه تاریخی نقل جنازه](#)
- [نذر و نیاز](#)
- [توسل به اهل بیت \(ع\)](#)

سخن ناشر
کتاب ارزشمند و عظیم «الغدیر»، اثر محقق بزرگوار و عاشق اهل بیت و مدافع بزرگ حریم ولایت و امامت، علامه عبدالحسین امینی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۰ ق) از ذخائر گرانقدر شیعه است که بر اساس قرآن و حدیث و منابع تاریخی به دفاع از حق و رفع و دفع شبهات مخالفان پرداخته و از چنان تتبع و کاوشی عمیق برخوردار است که

برای بعضی باور این نکته که این کار بزرگ و سترک از عهده يك نفر برآید، دشوار است. مباحث سودمند و ابتکاری که در الغدير آمده، سزاوار آگاهی عموم است. اصل کتاب به زبان عربی است و به فارسی هم ترجمه شده است. اما شاید بسیاری از علاقه مندان ولایت، حوصله یا مجال مطالعه مجموعه عظیم و چند جلدی الغدي را نداشته باشند.

از این رو این موسسه بر آن شد که برخی از موضوعات بحث شده در «الغدير» را، بصورت گزینشی و خلاصه، تدوین و در اختیار عموم قرار دهد، تا از این چشمه فیض، بهره مند شوند. در این کار، علاوه بر ترجمه، نوعی تلخیص و چکیده نویسی به کار رفته است، تا مباحث مبسوط و فنی و نقلهای فراوان يك مساله از منابع بیشمار، برای خواننده فارسی زبان خسته کننده نباشد.

امید است که این سلسله جزوات، پیروان اهل بیت (ع) را با معارف شیعی و دیدگاه ها و تحقیقات علامه امینی در اثر ماندگارش «الغدير» آشنا تر سازد و گامی در تقدیر از خدمات و زحمات این بزرگ مدافع ولایت علوی محسوب گردد و عنایات خاصه مولی الموحدين، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) را فراهم آورد. ان شاء الله.

معاونت پژوهشهای فارسی

پیشگفتار مترجم

شناخت جایگاه والای اهل بیت (ع) در منظومه هستی، ما را هر چه بیشتر به تکریم و تعظیم و تقدیس آنان می کشاند. عظمت و قدرت، از آن خداست،

ولی خداوند، برخی از بندگان شایسته اش را جلوه گاه رحمت و عظمت خویش می سازد و برای نشان دادن جایگاه رفیع آنان، بندگان را دستور می دهد تا اگر می خواهند به خدا برسند، از این راه برسند و اگر از قادر متعال، حاجت می خواهند، خدا را به حرمت و قداست و جاه این زبندگان سوگند دهند و آنان را «وسيله» قرار دهند.

«يا ايها الذين امنوا اتقوا الله و ابتغوا اليه الوسيلة» (۱)

وقتی دل در گرو محبت «آل الله» قرار گرفت،

وقتی عنصر «مودت اهل بیت» به عنوان ادای حق رسول، چون گوهری ارزشمند در دل پدید آمد، شیفتگان فضیلت، چاره ای جز خضوع و تکریم در برابر فضایل مجسم ندارند.

عترت برگزیده و خاندان عصمت، مجرای فیض و واسطه جود الهی اند و دعایشان، سبب استجابت دعاهای ما می گردد و عنایتشان رحمت الهی را شامل حال ما می سازد. وقتی خود پروردگار، دوست دارد این زبده ترین مخلوقاتش برای عالمیان شناخته شوند و حاجتمندان، «عترت» را وسیله حاجتخواهی از خدا قرار دهند، دیگر چه جایی برای مدعیان توحید خالص! می ماند که این گونه توجه به غیر خدا را شرک و بدعت بدانند و کاسه های داغتر از آتش شوند؟

این، عین توجه به خداست، چون در راستای اجرای فرمان و خواسته اوست.

«توسل»، اینگونه است که در متن دین قرار می گیرد.

«تبرک نیز به علت انتساب اشیاء به این وجودهای پاک و الهی است که ارزش می یابد؛ وگرنه سنگ و چوب و آهن و پارچه در عالم زیاد است. چرا آن ها را نمی بوسند و تبرک نمی کنند؟

سخنی از خود علامه امینی بیاوریم، که می گوید:

«اگر مدینه منوره، حرم محترم الهی شمرده شده و در سنت نبوی، برای مدینه و خائش و اهلش و مدفونین آن جا ارزشهای فراوان بیان شده است، به خاطر همان انتساب به خدا و پیامبر است و بر مبنای همین اصل، هر چیز دیگری که نوعی تعلق و انتساب به پیامبران و اوصیاء و اولیاء الهی و صدیقین و شهدا و افراد مومن دارد، ارزش

پیدا می کند و شرافت می یابد...» (۲)

اگر عاشقان اهل بیت، آستان بوس اوپاء دین اند،

اگر بر ضریح و سنگ قبر و پرچم عزای حسینی و تربت کربلا تبرک می جویند،

اگر برای دفن شدن در جوار حریمهای مطهر، ارزش قائلند،

اگر مردگان خویش را برای دفن در اماکن مقدس و در جوار عتبات عالیه، به آن شهرها منتقل می کنند،

اگر به آستان ائمه اطهار، متوسل می شوند و آنان را در پیشگاه خداوند، شفیع قرار می دهند،

اگر نذر و قربانی برای زیارتگاهها انجام می دهند،

اگر به خاطر تبرک و احیاء خاطره، برای رسیدن به غار حرا و غار ثور، جبل النور و کوههای جنوبی مکه را در

می نوردند،

همه و همه ناشی از عشق و محبت به بندگان خالص خداست و راهی برای تقرب به ذات مقدس پروردگار است.

در زیارتگاهها، اگرچه در ظاهر، سنگ و چوب و در و آستانه و ضریح است، اما در باطن، محبتی ژرف و عشقی

گدازان به ائمه اطهار است و انتساب اینها به اهل بیت ، به آنان قداست بخشیده است . وقتی قلب ، خانه محبت يك محبوب شد، صاحب آن دل ، از نام و یاد و لباس و دستمال و کفش و کوجه و شهر محبوب هم خوشش می آید و لذت می برد و در همه این آینه ها «عکس رخ یار» را می بیند .

ما با محبتی که به حضرت رسول داریم ، اگر با خبر شویم که جایی رد پای و نشانی از آن احمد محمود (ص) باقی است ، آیا شوق دیدنش را نخواهیم داشت ؟

مگر نه اینکه فقیه بزرگ اهل سنت نیز (فاکهانی) به دمشق سفر می کند و کفشی را که منسوب به پیامبر است می بیند و بر صورت می گذارد و اشک شوق می ریزد؟(در کتاب ، خواهد آمد) آری ... وقتی عشق در کار باشد، خاک ره دوست را باید سرمه چشم کرد .

در و دیوار کوی لیلی ، برای مجنون جاذبه دارد و آن را غرق بوسه می کند . این خاصیت محبت است و دلدادگی . چه می توان کرد با دل‌های سنگی و جانهایی که چشمه محبت در آنها خشکیده است ؟

باری ... مساله تبرک و توسل ، از موضوعاتی است که پیروان کوردل «ابن تیمیه» و در عصر حاضر نویسندگان و گویندگان و هابی ، از آن چماقی برای کوبیدن شیعه ساخته اند و هر نوع تقدیس و تکریم اولیاء الهی و نذر و نیاز برای حرما و بوسیدن ضریح و بارگاه امامان و دست کشیدن و تبرک جستن را «شرك» می دانند و گستاخانه ، نه تنها شیعیان را، بلکه انبوه عظیمی از مسلمانان را که محبتشان به پیامبر و اهل بیت او، آنان را به تبرک و توسل وامی دارد، مشرک می پندارند و از این رو بی حرمتی و توهین می کنند و در تالیفات خود، تفرقه می افکنند و آب به آسیاب دشمن می ریزند .

عقیده به شفاعت و زیارت و نیز توسل به اولیاء الهی برای تقرب به خدا و گرامیداشت مزار بزرگان و تعظیم شعائر، از مسلمات دین است و بزرگانی از همه فرقه های اسلامی در این زمینه ، تالیفات متعددی دارند . آداب زیارت در حرما، در کتب اهل سنت هم آمده است . نمونه های فراوانی از تبرک جستن به قبر پیامبر و توسل به آن حضرت برای آمرزشخواهی از خداوند و منتقل کردن جنازه مردگان از جاهای مختلف به مکه ، مدینه و شهرهای مقدس یا جوار مدفن بزرگان دین و اولیاء الهی در تاریخ اسلام وجود دارد که صحابه ، تابعین ، فقها، علما و خلفا و دیگران چنین کرده اند و همه در منابع مورد قبول اهل سنت آمده است .

بنابر این بدعت شمردن اینگونه سنتها و تهمت شرك زدن به کسانی که عاشقانه به پیامبر و آل او معتقدند و «مودت ذی القربی» را «وسيله» تقرب به خدا می دانند، گناهی نابخشودنی است و نوعی «کج فکری» و «کج فهمی» در دین است که دامنگیر برخی از قلم به دستان جاهل یا خودخواه و عوام فریب شده است . خوشبختانه عالمانی بصیر و نقاد، همواره در همه دورانها به میدان آمده اند و در دفاع از حق و زدودن پیرایه ها و دروغها، تلاشگرانه قلم زده اند . علامه امینی ، یکی از این نادره های روزگار است که حقی عظیم به شیعه دارد .

نوشته حاضر نیز ، همچون جزوات قبلی ، برگرفته از دیدگاهها و تحلیلهای مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» است . اتهامات و سخنان مغرضانه و بی اساس امثال ابن تیمیه و وهابیان ، در جاهای مختلف الغدیر مورد نقد و پاسخ گویی قرار گرفته است . مبحث «تبرک به قبور» از جلد ۵ ص ۱۴۶ به بعد است ، بحث «انتقال جنازه به حرما» از ۶۶ تا ۸۵ همان جلد، موضوع «نذر و نیاز» از ص ۱۸۰ و مبحث «توسل» نیز از همین جلد و مواردی از جلد اول و سوم که در پاورقی اشاره شده است .

امیدواریم این سلسله نوشته ها، گاهی در اثبات حقانیت اهل بیت (ع) و پیروان دل‌باخته آن خاندان پاک ، و روشنگر اذهان فریب خورده و پاسخی به شبهه آفرینی های عنادآمیز و تفرقه انگیز به شمار آید . با درود و رحمت به روان بلند سنگربان رشید ولایت و امامت ، علامه عبدالحسین امینی «ره» ، که با کتاب جهانی اش «الغدیر»، افقی تازه در نقد تاریخی و کلامی گشود .

قم - جواد محدثی

بهار ۱۳۷۶

تبرک به قبور

از آن جا که قبور و حرماهای مطهر پیامبر خدا و اهل بیت عصمت (ع) منتسب به آنان است ، علاقه مندی به آستان بلندشان و برکت یافتن از قبور پاکشان ، جزء سنتهای دینی است ، چه به صورت دست کشیدن و لمس کردن ، چه بوسیدن و چه صورت بر قبور و آستان آنان نهادن . هیچ يك از اینها هم با توحید و پرستش خداوند، ناسازگار نیست . بزرگان دین و پیشوایان مذاهب مختلف اسلامی پیوسته در آستان «اولیاء خدا» متواضعانه زمین ادب می بوسیدند و چهره بر آستان بلندشان می ساییدند با تربت قبر آنان تبرک می جستند .

با نقل نمونه هایی که در کتب معتبر نزد اهل سنت آمده است ، گوشه ای از این سنت عملی را که مخصوص شیعه هم نیست ، نشان می دهیم ، تا نظر فقهای اهل سنت هم روشن گردد:

۱ - پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و دفن آن حضرت ، فاطمه زهرا (ع) بر سر خاک رسول خدا آمد و مشتی از خاک قبر برگرفت و بر چشمانش نهاد و گریه کرد و چنین خواند:

ماذا علی من شم تربة احمد

ان لایشم مدی الزمان غوالیا

صبت علی مصائب لو انها

صبت علی الایام ، صرن لیالیاً^(۳)

کسی که تربت احمد (ص) را ببوید، روا نیست که در طول زمان ، مشک و عنبر ببوید. بر من مصیبت‌هایی فرود آمد که اگر بر روزهای روشن فرود می آمد، همچون شبهای تیره می شدند.

۲ - بلال ، مودن پیامبر، رسول خدا را در خواب دید که به او می فرماید: ای بلال ، این چه جفایی است؟ آیا وقت آن نشده که به زیارت من آیی؟ بلال بیدار شد و اندوهگین و ترسان گشت . بر مرکب خود سوار شده به زیارت قبر پیامبر در مدینه آمد و شروع کرد به گریستن و صورت بر قبر پیامبر مالیدن . چون حسن و حسین علیهما السلام آمدند، آن دو را در آغوش کشید و بوسید.^(۴)

۳ - به روایت امام علی (ع) سه روز پس از دفن پیامبر اکرم ، بادیه نشینی به مدینه آمد و خود را بر روی قبر آن حضرت انداخت و از خاک آن بر سر خود ریخت و گفت : یا رسول الله ! گفتمی و اطاعت کردیم ، تو از خدا خبر دادی و ما از تو خبر یافتیم و در آیات قرآن آمده است که آنان که بر خویش ستم کرده اند اگر نزد پیامبر آیند و پیامبر برای ایشان آموزش بطلبد، خدا را آمرزنده می یابند، اینک من گنهکار آمده ام و می خواهم برایم استغفار کنی . از داخل قبر ندا آمد: خداوند تو را آمرزید.^(۵)

۴ - مروان روزی مردی را دید که صورت و پیشانی بر قبر پیامبر نهاده است . گردن او را گرفت و گفت : می دانی چه می کنی؟ وقتی سر بلند کرد، دید ابویوب انصاری است . ابویوب گفت : آری ! من سراغ سنگ نیامده ام ، سراغ رسول الله آمده ام . از آن حضرت شنیدم که می فرمود: بر دین گریه نکنید وقتی که شایستگان عهده دار آن شوند، بلکه زمانی بر دین گریه کنید که ناهلان عهده دار و والی آن گردند!^(۶)

این حدیث ، نشانه بدعت امویان و کینه آنان نسبت به پیامبر و دودمان و دین اوست . امویان به زبان پیامبر خدا لعنت شده بودند و «شجره ملعونه» در قرآن به این خاندان ننگین و ضدین تفسیر شده است .

۵ - ابن منکدر (از تابعین ، متوفای ۱۳۰) همراه اصحابش می نشست و گاهی که تشنگی سراغش می آمد، در همان لحظه برخاسته صورت بر قبر پیامبر می نهاد و در مقابل اعتراض همراهانش ، می گفت : از قبر پیامبر شفا می گیرم . وی گاهی به صحن مسجد می آمد و در جای خاصی بر زمین می خوابید، علت را که می پرسیدند، می گفت : خودم دیدم که پیامبر در همینجا خوابیده بود.^(۷)

۶ - عبدالله بن احمد حنبل می گوید از پدرم درباره حکم کسی که به منبر رسول خدا دست می کشد و تیرک می جوید و آن را می بوسد و با قبر نیز همین کار را می کند تا ثواب ببرد، پرسیدم . گفت : اشکالی ندارد.^(۸)

۷ - عبدالله بن عمر ، هنگام زیارت قبر پیامبر، دست راست را روی قبر می نهاد و بلال حبشی چهره بر آن می نهاد. روشن است که علاقه زیاد و عشق و محبت به این کار فرمان می دهد و این نوعی احترام و بزرگداشت است و مردم به تناسب شوقشان حالات متفاوتی دارند. بعضیها وقتی قبر را می بینند، بی اختیار به سمت آن می شتابند، برخی هم با تاخیر و درنگ ، و همه محل خیرند.^(۹)

۸ - محمد بن احمد رمی ، از بزرگان شافعیه در شرح «منهاج» گفته است : سایه بان گذاشتن روی قبر و بوسیدن صندوق قبر و لمس کردن آن هنگام زیارت ، مکروه است ، مگر آن که به قصد تبرک باشد، همچنان که فتوا داده اند اگر کسی در اثر ازدحام نمیتواند حجرالاسود را لمس کند، با عصا به آن اشاره کند، آن گاه عصا را ببوسد.^(۱۰)

۹ - قاضی عیاض مالکی در مورد تکریم قبر مطهر پیامبر، تاکید فراوانی دارد و می گوید: این جایگاههایی که با وحی و رفت و آمد جبرئیل و فرشتگان آباد شده و تربت آن رسول خدا را در برگرفته و منطقه ای که مساجد و مشاهد و نشانه های معجزات و مواقف حضرت رسول را در خود دارد، سزاوار است که بزرگ داشته شود و نسیمش را ببوید و دیوارها و بناهایش را ببوسند. آن گاه با آوردن شعری ، از شوق جانسوز و عشق گداخته خود نسبت به این دیار و در و دیوار سخن میگوید و عهد می کند که چهره بر آن تربت نهد و آن جا را بوسه باران کند.^(۱۱)

۱۰ - زرقانی مصری گفته است : بوسیدن قبر شریف مکروه است ، مگر به قصد تبرک ، که کراهتی ندارد. (۱۲)

۱۱ - شیخ سلامه عزامی شافعی گفته است : ابن تیمیه طواف بر گرد قبر صالحان و دست کشیدن به آن را گناهی بزرگ و شرک ... پنداشته است ، درحالی که علما و فقهای اهل تحقیق و دقت ، قرن‌ها پیش از تولد او این سخنان را رد کرده و پاسخ گفته اند ولی او با علما مخالفت کرده است . دست کشیدن و تبرک جستن به قبر را بعضی از علما مطلقاً جایز دانسته اند، بعضی هم به عنوان کراهت شدید، نهی کرده اند ولی به حد حرمت نمی رسد. بعضی هم تفصیل قائل شده و آن را از سوی کسانی که شوق فراوان دارند، مجاز دانسته اند. این گونه امور را کفر و شرک دانستن مبنی بر دو مقدمه است : یکی این که هر نوع عبادت غیر خدا شرک است . این روشن است و حرفی نیست . دیگر این که هر نوع صدا کردن مرده یا طواف دور قبر یا دست کشیدن و قربانی و نذر کردن ، «عبادت» محسوب شود و چنین نیست ! این تیمیه آیات و روایات را یا نفهمیده یا عمداً برخلاف معنایش تاویل کرده است . وی حتی نسبت به ساحت حضرت رسول هم بی ادبی کرده و رفتن به زیارت او را گناه و زائران قبرش را مشرک پنداشته است . (۱۳)

۱۲ - عبدالله بن محمد انصاری گفته است : همراه فقیه و ادیب بزرگوار مالکی ، «تاج الدین فاکهانی» (متوفای ۷۳۴) به دمشق رفتیم ، او قصد کرد که کفش مبارک پیامبر خدا (ص) را که در «دار الحدیث الاشرافی» بود، زیارت کند، من همراهش بودم . چون نگاهش به آن کفش مبارک افتاد، سررا برهنه کرد و به بوسیدن آن پرداخت و آن را بر صورت خود مالید و اشکهایش جاری بود و شعری را به این مضمون می خواند: اگر به مجنون گویند آیا لیلی و وصال و دیدار او را می خواهی ، یا دنیا را با آن چه در آن است ؟ خواهد گفت : غباری از خاک کفش لیلی برای محبوبتر و برای درد عشقم شفابخش تر است . (۱۴)

این گونه عشق ورزیدن و محبت نشان دادن به محبوب ، نشانه شدت وابستگی قلبی به اولیاء خداست و با توحید هم مغایرتی ندارد. بوسیدن یا تبرک جستن به حرم و ضریح و قبر، در واقع ادای احترام و ابراز علاقه به صاحب قبر و حرم است ، نه به سنگ و چوب و آهن .

و چه زیبا گفته است ، مجنون عامری درباره لیلی که معشوقش بود:

امر علی الدیار، دیار لیلی

اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا

و ما حب الدیار شغفن قلبی

ولکن محب من سکن الدیار (۱۵)

از دیار لیلی میگذرم ، این دیوار و آن دیوار را می بوسم . علاقه به دیار لیلی دلم را مشغول و قلبم را بی تاب نکرده است ، بلکه عشق کسی که ساکن این دیار است ، دلم را برده است .

۱۳ - در کتابهای سنن و آداب ، یکی از مستحبات زیارت رسول خدا (ص)، تبرک جستن به آثار نبوی و اماکن مقدسی است که از دورانه‌های کهن به یادگار مانده است . خطیب شربینی گوید: مستحب است که حاجی به سایر مشاهد و اماکن مدینه هم برود که نزدیک به سی محل می شود و مردم مدینه آنها را می شناسد. نیز مستحب است زیارت بقیع و مسجد قبا و رفتن به سراغ چاه اریس و نوشیدن و وضو ساختن از آب آن ، همچنین بقیه چاههای هفتگانه ای که در مدینه است . (۱۶)

انتقال جنازه به حرما

درباره منتقل کردن جنازه به حرماهای مطهر و اماکن متبرکه ، عده ای که نسبت به مسائل فقهی ناآگاهند، یاوه هایی بافته اند و بی خبر از ریشه های فقهی و فتوایی موضوع ، آن را تنها از ویژگیهای شیعه دانسته اند ؛ از این رو شیعه را آماج حملات و تهمتهای خویش ساخته اند.

برخی دیگر، با پیروی کورکورانه از آن جاهلان ، تهمت را چنان حتمی و عمل را چنان خرافی پنداشته اند و از اعمال عوام الناس دانسته اند که گفته اند هرگز نمی توان به اینگونه کارها، بر مذهب یا علما احتجاج کرد. گروهی نیز برای اثبات ادعاهای خود، دست به تحریف زده اند، غافل از این که آگاهان و هوشیارانی هستند که نیتهای شوم و غرض ورزیهای آنان را برملا می کنند.

این بیچارگان ندانسته اند که از میان پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز، کسانی با شیعه هم عقیده و موافقند که می توان به خاطر اهداف صحیح و غرضهای عقلایی ، مردگان را - چه پیش از دفن و چه بعد از خاکسپاری - به

جاهای دیگر منتقل کرد، چه خود میت وصیت کرده باشد، یا نه .
در اینجا به نمونه هایی از فتاوی اهل سنت دقت کنید.
مالکیان گفته اند:

با سه شرط، می توان مرده را چه پیش از دفن و چه بعد از آن ، از جایی به جای دیگر منتقل کرد:

- ۱ - اینکه هنگام انتقال ، جسد از هم نپاشد.
- ۲ - این که به آن بی احترامی و هتک حرمت نشود.
- ۳ - انتقال ، مصلحتی داشته باشد، مثل این که بترسند در اثر طغیان دریا، آب ، قیر او را فرابگیرد، یا به مکانی منتقل کنند که امید برکت در آن است ، یا به جایی ببرند که به خانواده اش نزدیکتر باشد و بتوانند به زیارت قبرش بیایند.
اگر یکی از این شرایط سه گانه منتفی شود، نقل جنازه به جای دیگر حرام است .^(۱۷)
حنبلیان گفته اند:

در انتقال جنازه میت از جایی که مرده به جایی که دورتر است ، اشکالی نیست ، به شرط اینکه به خاطر غرض صحیحی باشد، مثل اینکه به بقعه و حرم شریفی ببرند، تا آن جا دفن شود، یا در کنار يك انسان صالح دفن گردد، در صورتی که از تغییر بود و متعفن شدن جسد، خاطر جمع باشیم . در جواز این مساله فرقی نیست که قبل از دفن باشد، یا پس از دفن .^(۱۸)
شافعیان گفته اند:

نقل جنازه از شهری به شهر دیگر حرام است ، بعضی هم گفته اند که مکروه است ، مگر این که به نزدیکی مکه ، مدینه ، بیت المقدس یا قبر يك انسان صالح ببرند . و اگر میت ، وصیت کرده باشد که جنازه اش را به یکی از جاهای یاد شده بپوشد، در صورت ایمنی از تغییر بوی جسد، لازم است به وصیتش عمل شود. مقصود از مکه نیز همه محدوده حرم است ، نه فقط خود شهر مکه .^(۱۹)
و حنفیان گفته اند:

مستحب است میت را در همانجا که از دنیا رفته است دفن کنند و مانعی ندارد که پیش از دفن ، جنازه را از شهری به شهر دیگر ببرند، به شرط اینکه جنازه بو نگیرد. اما پس از دفن ، بیرون آوردن جنازه حرام است ، مگر این که زمینی که در آن دفن شده است غصبی باشد، یا یکی از دو شريك ، زمین را با «حق شفعه» خویش ، زمین را بگیرد.^(۲۰)

کسی که به تاریخ مراجعه کند، خواهد دید که دانشمندان همه مذاهب ، عملاً در هر دو صورت اتفاق نظر داشته اند که می توان جنازه را به جای دیگر منتقل کرد و در اذهان همه چنین جا گرفته است که انتقال جسد به حریمهای مطهر و زمین بیت الله الحرام یا جوار حضرت رسول (ص) یا پیشوای مذهب یا مرقد یکی از اولیاء صالح یا بقعه ای که خداوند به آن کرامتی را مخصوص ساخته است ، یا به جایی که بستگان مرده آن جا جمعند یا به نزدیکی قبور بستگان دیگر، مانعی ندارد و عملاً نیز چنین می کرده اند. روزی هم که استخوانهای پوسیده بزرگانی از این مذاهب را به جای دیگر منتقل می کرده اند، همواره روزی شکوهمند بوده که با حضور جمعی انبوه از علما، قاریان ، سخنوران و طبقات دیگر مردم ، مراسمی برگزار می شده است .

اینها همه نشان دهنده جواز آن و اتفاق نظر و عمل همه امت اسلامی بر آن است . این کار، از زمان پیامبر اکرم (ص) و صحابه پیشین و تابعین هم رواج داشته است ، چه طبق وصیت مرده ، چه به صلاح بستگان و نزدیکان آن متوفی . گویا نزد همه فرقه های مسلمانان در تمام دورانها، مورد اتفاق بوده است . اگر چنین نبود، هرگز صحابه پیامبر (ص)، بر سر این که رسول خدا را در مدینه ، مکه یا نزدیک جدش حضرت ابراهیم دفن کنند، با هم اختلاف نمی کردند.^(۲۱)

حتی در ادیان و شرایع گذشته نیز این کار، مشروع بوده است .

حضرت آدم (ع) در مکه از دنیا رفت و در غاری در کوه ابوقبیس دفن شد، سپس حضرت نوح ، تابوت او را به کشتی منتقل کرد و چون از کشتی به خشکی بیرون آمد، جسد آدم را در بیت المقدس به خاک سپرد.^(۲۲) البته در احادیث شیعه آمده است که آن را در نجف به خاک سپرد.

حضرت یعقوب (ع) در مصر از دنیا رفت ، ولی جنازه اش به شام منتقل شد.^(۲۳)

حضرت موسی (ع) پیکر حضرت یوسف را پس از آن که در مصر دفن شده بود، به فلسطین برد، که مدفن نیاکان آن حضرت بود.^(۲۴)

یوسف ، جسد پدرش حضرت یعقوب را از مصر منتقل کرد و در حبرون ، در بقعه و غاری که مخصوص دفن آن خاندان شریف بود به خاک سپرد.^(۲۵)

دو سبط گرامی پیامبر، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام پیکر مطهر پدرشان امیرالمؤمنین (ع) را از کوفه

بیرون بردند و در جایی دفن کردند که اینک مدفن آن حضرت در نجف اشرف است ، و این انتقال ، قبل از دفن آن حضرت بود.

البته در برخی منابع نیز (همچون دلائل النبوه) نقل شده که «اولین کسی که از قبری به قبر دیگر منتقل شد، علی بن ابی طالب (ع) بود. وی که روز جمعه ۱۹ رمضان به شهادت رسید و فرزندش حسن بن علی (ع) بر او نماز خواند و در دارالاماره کوفه به خاک سپرد و قبرش پنهان بود، سپس به محلی به نام «نجف» منتقل شد و همچنان مخفی بود، تا آن که هارون الرشید آن را آشکار کرد. وقتی که دید که برخی حیوانات به آن محل انس می گیرند و برای نجات از شکار شهن به آن جا پناه می برند، از اهالی آبادی نزدیک آن جا سبب آن را پرسید، پیرمردی اهل آن جا گفت که در این مکان ، قبر علی (ع) است ، همراه قبر حضرت نوح . از این رو هارون بر روی آن قبر قبه ای ساخت . (۲۴)

سابقه تاریخی نقل جنازه

با توجه به سابقه انتقال جنازه مردگان از جایی به جای دیگر از زمان پیامبر اکرم (ص) به بعد، برای رد این اتهام که این کار ، از مختصات شیعه است و آن را بدعت و ناروا می شمرند، به نمونه هایی تاریخی اشاره می کنیم ، تا بی پایه بودن این ادعا روشن گردد. این نمونه ها دو دسته است : انتقال پیش از دفن ، انتقال پس از خاکسپاری .

الف : انتقال جنازه قبل از دفن

۱ - مقداد، صحابی بزرگوار پیامبر، در سال ۳۳ در «جرف»، سه میلی مدینه درگذشت . او را بردوش گرفتند و به مدینه آورده در بقیع به خاک سپردند. (۲۷)

۲ - سعد بن زید قرشی ، یکی از «عشره مبشره» در سال ۵۱ در «عتیق» ده میلی مدینه درگذشت ، او را به مدینه آورده ، دفن کردند. (۲۸)

۳ - عبدالرحمن بن ابی بکر، در سال ۵۲ در حبشه از دنیا رفت . او را به مکه آورده ، به خاک سپردند. عایشه از مدینه به مکه آمد و قبر او را زیارت کرد و بر او نماز خواند و در سوگ او اشعاری خواند. (۲۹)

۴ - سعد بن ابی وقاص ، از صحابه پیامبر، در سال ۵۴ هجری در «حمراء الاسد» (جایی در هشت میلی مدینه) از دنیا رفت . او را به مدینه آورده و در این شهر دفن کردند. (۳۰)

۵ - اسامة بن زید صحابی در سال ۵۴ در «جرف» از دنیا رفت ، او را به مدینه آوردند. (۳۱)

۶ - ابوهریره در سال ۵۷ در «عتیق» درگذشت ، او را نیز به مدینه منتقل کردند. (۳۲)

۷ - یزید بن معاویه در سال ۶۴ در حوارین (از روستاهای دمشق) درگذشت ، جنازه اش را به دمشق آوردند و آن جا دفن شد. (۳۳)

۸ - ابراهیم بن ادهم در سال ۱۶۲ در جزیره از دنیا رفت ، او را به صور منتقل کرده ، آن جا به خاک سپردند. (۳۴)

۹ - جعفر بن یحیی در سال ۱۸۹ در «غمر» کشته شد. جسدش را به بغداد بردند. (۳۵)

۱۰ - ذوالنون مصری در سال ۲۴۶ درگذشت ، او را با مرکبی به فسطاط بردند و در مقبره های «اهل معافر» (درویشان) دفن شد. (۳۶)

۱۱ - هارون بن عباس هاشمی در سال ۲۶۷ در «روثیه» با «عرج» درگذشت و برای دفن به مدینه آوردند. (۳۷)

۱۲ - احمد بن محمد باهلی در سال ۲۷۵ در بغداد درگذشت . جنازه اش را در تابوتی به بصره آورده دفن کردند و قبه ای بر قبرش ساختند. (۳۸)

۱۳ - محمد بن اسحاق صیمری در سال ۲۷۵ در بغداد از دنیا رفت ، به کوفه آوردند و در همانجا دفن شد. (۳۹)

۱۴ - معتمد، خلیفه عباسی در سال ۲۷۹ در بغداد مرد، او را به سامرا بردند و به خاک سپردند. (۴۰)

۱۵ - جعفر بن معتمد در سال ۲۸۰ در شهر «دینور» از دنیا رفت و به بغداد منتقل شد. (۴۱)

۱۶ - علی بن محمد بن ابی الشوراب در سال ۲۸۲ در بغداد درگذشت . بر او نماز خواندند، سپس به سامرا منتقل کردند. قبرش در این شهر است . (۴۲)

۱۷ - جعفر بن محمد بن عرفه در ذی حجه ۲۸۷ در «عمق» (یکی از منازل راه حج از سمت بغداد) از دنیا رفت و به بغداد بردند و در محرم ۲۸۸ آن جا مدفون شد. (۴۳)

۱۸ - حسین بن عمر بن ابی الاحوص در سال ۳۰۰ درگذشت ، جنازه اش را برای دفن ، از بغداد به کوفه بردند. (۴۴)

۱۹ - ابواسحاق خطابی (از نوادگان عمر بن خطاب) در سال ۳۲۰ در بغداد از دنیا رفت ، پیکرش را به کوفه منتقل کرده ، آن جا به خاک سپردند. (۴۵)

۲۰ - ابوعلی وراق ، در سال ۳۲۳ هنگام بازگشت از سفر حج ، درگذشت . به بغداد آوردند و همانجا دفن شد. (۴۶)

۲۱ - المطیع لله ، خلیفه عباسی در سال ۳۶۴ در پادگانی در «دیر عاقول» درگذشت ، هنگامی که همراه پسرش به سوی واسط رفته بود. جنازه اش را به بغداد آوردند و در «رصاصه» دفن کردند. (۴۷)

- ۲۲ - محمد بن عباس هراتی در سال ۳۷۸ در یکی از روستاهای نیشابور درگذشت . چون وصیت کرده بود، تابوت او را به هرات منتقل کردند و آن جا دفن شد. (۴۸)
- ۲۳ - علی بن عبدالعزیز جرجانی در سال ۳۹۲ در نیشابور درگذشت . تابوت وی را برای دفن ، به جرجان بردند. (۴۹)
- ۲۴ - ناصحی نیشابوری ، پیشوای حنفیان در عصر خود، در راه ری در سال ۴۸۲ درگذشت . تابوتش را به نیشابور (و به نقلی به اصفهان) برده ، آن جا دفن کردند. (۵۰)
- ۲۵ - احمد بن علی علی حنبلی در سال ۵۰۳ در عرفات از دنیا رفت . بدنش را به مکه آوردند، پس از طواف پیرامون خانه خدا، او را در مکه کنار فضیل بن عیاض دفن کردند. چون خبر درگذشت او به بغداد رسید، مردم بر او نماز غایب خواندند و مسجد جامع پر از مردم شد. (۵۱)
- ۲۶ - ابو عبدالله مالکی غرناطی در سال ۵۶۹ در «اشبیلیه» درگذشت . او را به غرناطه برده ، آن جا دفن کردند. (۵۲)
- ۲۷ - شیخ محمد قونوی مصری ، در سال ۶۷۲ در مصر درگذشت ، وصیت کرده بود که تابوتش را به دمشق برده ، کنار محیی الدین عربی که استادش بود، دفن کنند. (۵۳)
- ۲۸ - رمضان بن حسین سرماری حنفی ، در سال ۶۷۵ در دریا از دنیا رفت . بدنش را به شهر «انببار» بردند و پس از نه روز که از فوتش گذشته بود، آن جا به خاک سپردند. (۵۴)
- ۲۹ - یوسف بن ابی نصر دمشقی در سال ۶۹۹ در زمان تاتاریان در دمشق از دنیا رفت . بدنش را در تابوتی نهادند. چون امنیت به مردم برگشت ، آن را به یثرب منتقل کرده ، آن جا دفن کردند. (۵۵)
- ۳۰ - محمد بن یوسف کرمانی (شارح صحیح بخاری) در سال ۷۸۶ در راه حج از دنیا رفت . او را به بغداد منتقل کردند و در مقبره ای که برای خودش آماده ساخته بود، به خاک سپردند. (۵۶)
- ۳۱ - احمد بن احمد اسحاقی حلبی ، پیشوای بزرگوار که در ۸۰۳ در «مرحلین»، از نواحی حلب درگذشت . او را به حلب منتقل کردند و کنار بستگانش به خاک سپرده شد. (۵۷)
- ۳۲ - شهاب الدین احمد نجاری ، از پیشوایان حنفیه در سال ۹۳۸ در جده درگذشت . آن هنگام در این شهر به قضاوت مشغول بود. او را به مکه بردند و در قبرستان معلی دفن کردند. (۵۸)
- و... کسان دیگر (۵۹) که یا بنا به وصیت خودشان ، یا به جهت دفن شدن نزدیک بستگان و خویشاوندان و در مقابر خانوادگی ، یا به جهت تبرک جستن به شهرهای مقدسی همچون مکه و مدینه و کوفه ، و دلایل و صلاحیدهای دیگر به شهرهای مختلف برده شدند. این سیره جاری نشان می دهد که انتقال جنازه به شهرهای دیگر جهت دفن در اماکن مقدس ، جایز است .
- ب : انتقال پس از دفن
- نمونه هایی هم از انتقال جنازه مرده پس از دفن ، در تاریخ اسلام وجود دارد که به چند مورد اشاره می کنیم :
- ۱ - عبدالله بن عمرو بن حزام (پدر جابرین عبدالله انصاری) همراه دوستش عمرو بن جموح در جنگ احد به شهادت رسیدند و هر دو در يك قبر، دفن شدند. اما از آن جا که این مساله برای جابر ، خوشایند نبود، پس از شش ماه از خاکسپاری ، قبر را شکافت و بدن پدر را در آورد و در قبر جداگانه ای دفن کرد. جسد، مثل همان روز دفن بود، تنها گوش و تعدادی از موهای صورت که روی زمین بود، از بین رفته بود. بقیه بدن سالم بود. (۶۰)
- ۲ - عبدالله بن سلمه انصاری در احد به شهادت رسید. مادرش انیسه خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و پیشنهاد کرد که پیکر او را از احد به داخل شهر آوردتا با قبر او مانوس باشد. پیامبر هم اجازه داد و او جنازه را به مدینه منتقل کرد. (۶۱)
- ۳ - طلحه که در سال ۳۶ هجری در جنگ صفین کشته و در بصره مدفون شد، پس از ۳۰ سال دخنتش عایشه پدر را در خواب دید. طلحه از نمناک بودن مدفونش ناراحت بود، از دخترش خواست که جای او را عوض کند. او هم چنان کرد و در خانه ای که خریدند، به خاک سپردند. (۶۲)
- ۴ - عده ای در کنار مسجد النبی مدفون بودند. عثمان هنگام توسعه مسجد دستور داد تا جسد آنان را به قبرستان بقیع منتقل کنند. (۶۳)
- ۵ - وقتی که معاویه می خواست چشمه ای را در احد جاری سازد، مسیر آب بر قبر تعدادی از شهدا می گذشت . اعلام کرد تا بستگان آن مدفونین ، جنازه ها را از آن جا منتقل کنند. و این بعد از چهل سال از دفن آنها بود و اجساد شهدا همچنان تر و تازه بود. (۶۴)
- ۶ - در سال ۶۴۷ تابوت تعدادی از خلفای عباسی را از «رصافه» به «ترب» منتقل کردند، چون بیم آن می رفت که قبر آنان را آب فراگرفته و این پس از سالیان دراز از دفن آنان بود. (۶۵)
- ۷ - ابن مقله بغدادی در سال ۳۲۸ درگذشت و در خانه حاکم مدفون شد. سپس بستگانش از حاکم خواستند که جنازه

- را به آنان تسلیم کند. قبر را نبش نمود و تحویلشان داد. پسرش ابوالحسین آن را در خانه خود به خاک سپرد، سپس همسرش دیناریه قبر را کند و جنازه را درآورده، در خانه خودش دفن کرد. (۴۶)
- ۸ - جعفر بن فضل معروف به «ابن حنزابه» که وزیری محدث بود، در سال ۳۷۱ درگذشت و در قراهه دفن شد. گفتند که او در مدینه خانه ای خریده بود که مقبره خودش باشد. چون جنازه را به مدینه آوردند، بزرگان شهر، چون از او نیکی بسیار دیده بودند، پیکر او را به مکه بردند و طواف دادند و در عرفات و قوفش دادند. سپس به مدینه برگردانده، در مقبره اش به خاک سپردند. (۴۷)
- ۹ - محمد بن موسی خوارزمی، فقیه بزرگ حنفی در سال ۴۰۳ درگذشت و در خانه اش دفن شد، سپس در سال ۴۰۸ او را به مقبره اش در بازارچه غالب برده، آن جا دفن کردند. (۴۸)
- ۱۰ - ابوحامد اسفرائینی، پیشوای شافعیه، در سال ۴۰۶ درگذشت و در خانه اش به خاک سپرده شد. دو سال بعد جنازه اش را به مقبره «باب حرب» منتقل کردند. (۴۹)
- ۱۱ - القادر بالله، خلیفه عباسی را به يك سال پس از دفن در خانه اش در سال ۴۲۲، تابوتش را به «رصاصه» منتقل کردند. (۷۰)
- ۱۲ - احمد بن محمد سمنانی، قاضی حنفی در سال ۴۶۶ از دنیا رفت و در خانه اش در بغداد دفن شد. يك ماه بعد جنازه اش را درآورده به مقبره ای در شارع المنصور بردند، از آن جا هم به خیزرانیه منتقل کردند. (۷۱)
- ۱۳ - ابو عبدالله دامغانی حنفی، قاضی القضاة، در سال ۴۷۸ درگذشت و در خانه اش مدفون شد. سپس او را به مقبره ابوحنیفه منتقل کردند. (۷۲)
- ۱۴ - امام الحرمین جوینی، فقیه شافعی در سال ۴۷۸ در نیشابور از دنیا رفت و در خانه اش دفن شد. سالها بعد جنازه را به مقبره ای کنار قبر پدرش برده دفن کردند، در حالیکه حدود چهار صد نفر از شاگردش در شهر می چرخیدند و بر او نوحه سر می دادند. (۷۳)
- ۱۵ - ابو عبدالله اندلسی، متوفای ۴۸۸ در مقبره ای کنار بارگاه شیخ ابواسحاق شیرازی دفن شد. سه سال بعد جنازه اش را به مقبره «باب حرب» برده، کنار قبر «بشر حافی» به خاک سپردند. (۷۴)
- ۱۶ - علی بن طراد زینبی بغدادی که در سال ۵۳۸ از دنیا رفت و در خانه ساحلی اش در «باب الراتب» دفن شد. چند سال بعد، بدن او را به مقبره اش در «حریبه» منتقل کردند. هنگام بردن جنازه، واعظان گرد آمدند و تا سحر در خانه اش به موعظه پرداختند، سپس در حالی که جمعی از قاریان و عالمان و شمعهای فراوان پیکرش را همراهی می کردند، بیرون بردند. (۷۵)
- ۱۷ - محمد بن علی بن ابی منصور، در سال ۵۹۹ از دنیا رفت و در موصل به خاک سپرده شد. سپس جنازه را به مکه بردند، دور کعبه طواف دادند، شب و قوف عرفات، او را بالای کوه عرفات بردند و تا مدتی که در مکه بودند، روزی چند بار طوافش می دادند، آن گاه به مدینه برده در کاروانسرای در شرق مسجد النبوی به خاک سپردند، آن هم پس از چندین بار طواف دادن بر گرد حرم پیامبر (ص). (۷۶)
- ۱۸ - ابوسعید کویکوری در سال ۶۳۰ درگذشت. او را به قلعه اربل بردند و دفن کردند. سپس طبق وصیت خودش جنازه را به مکه منتقل نمودند و در قبه ای در زیر يك کوه دفن کردند. سال بعد حجاج، او را به کوفه برگرداندند و آن جا به خاک سپردند. (۷۷)
- ۱۹ - سعدالدین تفتازانی در سال ۷۹۱ درگذشت و در سمرقند به خاک سپرده شد، يك سال بعد جنازه را به سرخس منتقل کردند. (۷۸)
- ۲۰ - محمد بن سلیمان جزولی که در سال ۸۷۰ وفات یافت، پس از ۷۷ سال جنازه اش را، بدون آن که تغییری کرده باشد به جای دیگر بردند. (۷۹)
- ۲۱ - عبدالرحمان جامی، متوفای ۸۹۸ در هرات، در آن شهر مدفون شد، اما چون گروه اردبیلیان به خراسان روی آوردند، پسرش جنازه پدر را به ولایت دیگری برد. چون آن گروه به قبر نخستین او آمده و آن را نبش کرده و جسد را نیافتند، چوبهای داخل آن را به آتش کشیدند. (۸۰)
- ۲۲ - وقتی می خواستند بر قبر ابوحنیفه قبه ای بسازند، در پی زمین سختی بودند که پایه های بنا را بر آن نهند. هفده ذراع که کنند به زمین سفتی رسیدند. در منطقه حفاری شده به استخوانهای مردگانی برخوردند که به خاطر همجواری با قبر ابوحنیفه، آن جا دفن شده بودند. همه استخوانها را جمع کرده و به بقعه دیگری که متعلق به قومی بود بردند و دفن کردند. (۸۱)
- و... کسان متعدد دیگری که جنازه هایشان پس از دفن، به جاهای دیگر منتقل شد. (۸۲)
- نذر و نیاز
از نکات دیگری که ابن تیمیه و پیروان فکری او دستاویز حمله به شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) قرار داده اند، مساله

نذر و نیاز برای حررها و اولیاء الهی است . «قصیمی» گفته است که اینگونه نذر ها و قربانیها برای اهل قبور ، از شعائر شیعه و سرچشمه گرفته از غلو شیعه درباره امامانشان و اعتقاد به الوهیت علی (ع) و فرزندان اوست . این دروغی بیش نیست . در این مساله ، شیعه راهی جدا از امت اسلامی در گذشته و حال ندارد . جواز نذر و نیاز برای مردگان و نیز اولیاء الهی ، مورد قبول علمای اهل سنت است . از جمله ، «خالدی» گفته است : «مساله دائر مدار نیت نذر کنندگان است . اگر قصد نذر کننده ، تقرب به خود مرده است ، این به اتفاق ، جایز نیست . ولی اگر قصد او تقرب به خداست و ثواب آن را هدیه به متوفی یا صاحب قبر می کند ، مانعی ندارد ، چه منافع خاصی از نذر را مورد نظر داشته باشد ، یا به نحو مطلق باشد که در عرف مردم ، منصرف به منافع صاحب قبر یا اهل شهر او یا همسایگان یا فقیران یا بستگان میت می شو . در این صورت نذر صحیح است و عمل به آن لازم است . این نکته از بسیاری از علما نقل شده است ، همچون اذرعی ، زرکشی ، ابن حجر ، رملی ، رافعی و...» (۸۳)

رافعی نیز به نقل از صاحب «تهذیب» گفته است که اگر نذر کند فلان مقدار برای اهالی فلان شهر صدقه دهد ، واجب است بر آنان صدقه دهد و نذر برای قبر معروف در جرجان نیز از این قبیل است . (۸۴)

عزازی در کتاب خویش نوشته است : «این تیمیه می گوید : هرکس برای پیامبر اسلام یا یکی از پیامبران و اولیاء اهل قبور نذر کند یا قرانی کند ، مثل مشرکانی است که برای بتهايشان قربانی می کنند و این عبادت غیر خدا و کفر است . برخی از متاخرین نیز که با او یا شاگردانش مصاحبت و همنشینی داشته اند ، فریب سخن او را خورده اند . این نوعی دروغ بافی در دین و تهمت به مسلمین است . هیچ مسلمانی با اینگونه نذر و قربانی برای پیامبران و اولیاء ، قصدی جز این ندارد که از جانب آنان صدقه می دهد و ثوابش را به آنان هدیه می کند . اجماع همه اهل سنت بر این است که صدقه دادن زندگان برای مردگان سودمند است و ثوابش به آنان می رسد و احادیث صحیح فراوانی در این باره نقل شده است . نذر و نیاز و صدقه و قربانی را برای مرده انجام نمی دهند ، بلکه برای خدا انجام می دهند و ثوابش را برای مردگان قرار می دهند . کجای این بت پرستی است ؟ اینگونه هدیه زنده ها برای مرده ها ، هم مشروع است ، هم ثواب دارد . مشروح آن در کتب فقهی و کتابهایی که در رد عقاید ابن تیمیه نوشته شده ، آمده است . (۸۵)

نذر قربانی برای انبیاء و اولیاء ، امری شرعی و رایج در سیره مسلمانان است و اختصاص به فرقه خاصی ندارد و اگر نذر کننده به خاطر خدا و با نام خدا قربانی کند ، پاداش می برد .

روایت است که مردی در زمان پیامبر اکرم (ص) نذر کرد شتری را در «بوانه» قربانی کند . نزد آن حضرت آمد و خبر داد . حضرت پرسید : آیا در آن مکان ، قبلا بتی از بتهای جاهلیت بوده که پرستیده می شده ؟ گفتند : نه . فرمود : آیا در آن جا عیدی از عیدهای بت پرستان بوده ؟ گفتند : نه . پیامبر فرمود : پس به نذر خود وفا کن . نذری که در نافرمانی خدا باشد ، وفا کردنی نیست . (۸۶)

شبیبه آن نذر مردی است که به پیامبر گفت : نذر کرده ام ۵۰ گوسفند در بوانه قربانی کنم . حضرت پس از سؤالاتی مانند آن چه گذشت ، فرمود : به نذرت وفا کن . (۸۷)

خالدی ، پس از نقل حدیث قبلی ، می گوید : اینکه خوارج برای اثبات ممنوعیت نذر در جایگاه انبیاء و صالحین به این حدیث استناد کرده و پنداشته اند که انبیاء و صالحان ، همچون بتهای جاهلیت اند ، نهایت تحقیر و توهین به انبیاست و هر که به پیامبران الهی هر چند با کنایه توهین کند ، کافر است و توبه اش پذیرفته نیست . این واماندگان به سبب جهالتشان توسل به انبیاء را عبادت می شمردند و آنان را بت می نامند . ارزشی برای جهالت و گمراهی اینان نیست . همچنانکه سخنان جاهلان ابن تیمیه و هوادارانش نیز ارزشی ندارد . (۸۸)

اینها پاسخی است که علمای اهل سنت به بافته ها و تهمت های امثال ابن تیمیه و قصیمی داده اند و نذر و نیاز و قربانی در حررها و برای اولیاء الهی را مغایر با دین و توحید و خداپرستی ندانسته اند .

توسل به اهل بیت (ع)

توسل به اهل بیت پیامبر (ص) طبق روایات اهل سنت نیز ، حتی پیش از خلقت دنیوی معصومین هم جایز است و در روایات مطرح شده است ، مثل توسل حضرت آدم ، به نور پنج تن آل عبا .

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود : خداوند چون حضرت آدم را آفرید ، به سمت راست عرش نگرید ، در هاله ای از نور پنج شیخ را دید که در رکوع و سجودند . پرسید : خدایا پیش از من نیز کسی را از گل آفریده ای ؟ خداوند فرمود : نه . پرسید : پس این پنج شیخ که به هیئت و چهره مند ، کیانند ؟ خداوند فرمود : پنج نفر از فرزندان تو هستند ، اگر آنان نبودند ، تو را نمی آفریدم . نامشان را از نامهای خود مشتق ساخته ام . اگر نبودند ، بهشت و

دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و فرشتگان و جن و انس را نمی آفریدم ... اینان برگزیدگان منند. من به خاطر و به وسیله اینها دیگران را نجات می بخشم و (به خاطر دشمنی با اینان) هلاک می سازم. هرگاه حاجتی به من داشتی به اینان توسل بجوی. آن گاه پیامبر فرمود: ما کشتی نجاتیم، هرکس در این کشتی آویزد، نجات یابد و هر که جا بماند، هلاک می شود. هرکس به درگاه خدا نیازی دارد، پس به وسیله ما اهل بیت از خدا بخواهد. (۸۹)

عبدی قیروانی، از بزرگان مالکیه (متوفای ۷۳۱) گفته است: «کسی که به زیارت حضرت رسول رود و به ساحت او متوسل و پناهنده شود و حاجت بخواهد، مایوس نخواهد شد؛ چرا که آن حضرت، شافع مشفع است و توسل به او موجب ریش و آمرزش گناهان می شود. هرکس در آستان آن حضرت بایستد و به او متوسل شود. خداوند را بخشنده و مهربان خواهد یافت.» (۹۰)

نیز قسطلانی در کتاب «المواهب اللدنیه» گفته است: «زائر پیامبر اکرم، سزاوار است که دعا و تضرع و استغاثه و تشفع و توسل بسیار داشته باشد. استغاثه، طلب یاری و پناهجویی است. فرقی نمی کند که به لفظ استغاثه باشد، یا توسل، یا تشفع و توجه. توجه هم به معنای آن است که انسان در پی یک موجه و آبرومند و صاحب جاه و منزلت برود و توسل جویدتا به یک مقام بالاتر از او دسترسی پیدا کند.» (۹۱)

«زرقانی» نیز نوشته است:

«زائر پیامبر (ص) به آن حضرت توسل جوید و در توسل به او، از خداوند به جاه و مقام وی مسالت کند، چرا که توسل به حضرتش کوههای گناه و بارهای سنگین معاصی را فرو می ریزد، برکت شفاعت او و عظمتش در پیشگاه پروردگار، در حدی است که هیچ گناهی یاری ماندن در برابرش نیست. هرکس جز این عقیده داشته باشد، محرومی است که خداوند، چشم بصیرتش را کور کرده و دلش را به گمراهی کشانده است. آیا مخالف این عقیده، این آیه را نشنیده است. «ولو انهم اذ ظلموا انفسهم...» تا آخر آیه.» (۹۲)

گروهی از بزرگان و علمای اهل سنت، در مورد توسل دامن سخن را گسترده اند و گفته اند که توسل به پیامبر اکرم (ص) در هر حال جایز است، قبل از خلقتش و پس از خلقت، در طول حیات دنیوی و پس از وفاتش، در مدت عالم برزخ و پس از برپایی رستاخیز و در عرصات قیامت و بهشت.

گفته اند که توسل سه نوع و به سه معنی است:

۱ - حاجت خواستن از خداوند، به واسطه مقام پیامبر و به برکت وجود او. اینگونه توسل جستن در همه حالات یاد شده جایز است.

۲ - به معنای درخواست از پیامبر که درباره زائر دعا کند. این نیز در همه حالات، جایز است.

۳ - اینکه از خود پیامبرخواهند، چرا که آن حضرت می تواند نزد خدا شفاعت کند و از پروردگارش بخواهد، از این رو ما از خود او می خواهیم. بازگشت این نوع، به همان معنای دوم است و اشکالی ندارد. در تاریخ هم نمونه هایی بوده است، مثل کسی که نزد پیامبر، از ضعف حافظه خود شکایت کرد. حضرت با دست نهادن بر سینه اش، به شیطان دستور داد که از درون او دور شود. از آن پس حافظه او قوی گشت و هر چه را می شنید، دریادش می ماند. (۹۳)

در حدیث آمده است که حضرت آدم به حق و به نام مبارک پنج تن اهل بیت، خدا را قسم داد، خداوند هم توبه او را پذیرفت، این همان «کلمات» بود که به تعبیر قرآن کریم، آدم از خداوند متعال دریافت کرد. (۹۴)

این حدیث، در منابع متعددی از کتب اهل سنت آمده و بزرگان حدیث، آن را صحیح و موثق شمرده اند. (۹۵) حتی «ابن جوزی» در کتاب خویش به نام «الوفاء فی فضائل المصطفی» در این زمینه فصلی گشوده و با عنوان «باب التوسل بالنبی» و «باب الاستشفاء بقیره» احادیث این موضوع را آورده است و محمد بن نعمان مالکی نیز کتابی دارد با عنوان «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الانام». همچنین ابن داود مالکی در کتاب «اللیان و الاختصار»، حکایات بسیاری از کسانی نقل می کند که با توسل و التجاء به پیامبر اکرم (ص) برایشان گشایش و فرج حاصل شده است.

با این حال، شگفت از نویسنده بی خبری همچون «قصیمی» است که با پیروی از هتاک و دروغ بافی همچون ابن تیمیه همه این احادیث صحیح نبوی را دروغ پنداشته و اصل توسل به حق پیامبر و آل او را رد کرده و گفته است: چیزی را از خدا خواستن و او را به حق پیامبر یا هرکس دیگر از پیامبران و صالحان قسم دادن، هیچ ارزش علمی و دینی ندارد و نمی تواند یک کار مقبول و شایسته باشد، تا چه رسد که وسیله آمرزش و عفو کامل شود! صرف گفتن الفاظ چه تاثیری دارد و نزد خدا چه قیمتی می تواند داشته باشد تا موجب ریش گناهان گردد؟ (۹۶)

راستی ... قصیمی آن همه احادیث صحیح را در مورد توسل به پیامبر و آل او چگونه پاسخ می دهد؟

این آیه قرآن را چگونه جواب می دهد که خداوند می فرماید: ای پیامبر! آنان که به خویشتن ستم کردند، اگر نزد تو

آیند و از خداوند آمرزش بخواهند و پیامبر هم برای آنان از خداوند مغفرت بطلبد، خدا را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت : «ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما» (۹۷)

البته ادعاهای امثال قصیمی و ابن تیمیه را بزرگانی از خودشان پاسخ داده و سستی آنها را بیان کرده اند و گفته اند که واسطه قرار دادن پیامبر برای مغفرت خواهی از خدا عقلا و شرعا اشکالی ندارد، چه با لفظ توسل باشد، چه استغاثه و چه تشریح (۹۸).

وقتی قصیمی به گمان خود، استغاثه به علی (ع) و صدا کردن او را در گرفتاریها نوعی کفر دانسته و توسلهای شیعه را در حریمهای مقدس نجف و کربلا و مشاهد مشرفه به اهل بیت، مغایر با توحید پنداشته است، (۹۹) غافل است که اینگونه استغاثه و توجه و صدا کردن، بیش از این نیست که شیعیان، اهل بیت را در پیشگاه خداوند وسیله قرار می دهند تا به حاجتهای خویش برسند. چرا که اینان به خداوند نزدیکتر و در پیشگاهش مقرب ترند و مجاری فیض الهی و حلقه وصل و واسطه فیض میان مولى و بندگانشند، نه آن که خودشان ذاتا و بطور مستقل، دخالتی در برآمدن حاجتها داشته باشند. همه افراد برای دست یافتن به خواسته هایشان نزد بزرگان، دنبال وسیله و واسطه می گردند. معصومین و همه اولیاء صالح خدا، با تفاوتهایی که در مراتب و درجات قرب دارند، واسطه رحمت الهی اند. در عین حال، عقیده داریم که در عالم هستی، هیچ موثری جز خدای سبحان نیست. آن چه در حریمهای مطهر و کنار قبور اولیاء دین توسط زائران شیعه و غیر شیعه انجام می گیرد، جز همان توسل نیست. کجای این با توحید ناسازگار است؟ (۱۰۰)

حتی در متن زیارتنامه هایی که علمای اهل سنت در کتب خویش آورده اند، مساله توسل و شفاعت مطرح است، که اینجا جای بررسی همه آنها نیست. تنها به يك مورد اشاره می شود. در یکی از زیارتها خطاب به رسول خدا(ص) می گوئیم:

«...سلام بر تو ای پیامبر رحمت و ای شفیع امت!...

درود خدا بر بهترین مکانی که جسم پاک تو را در برگرفته است.

ای رسول خدا! ما مهمانان تو و زائران حرمت، از شهرهای دور، با پیمودن دشتها و بیابانها به زیارت تو آمده ایم و شرافت یافته ایم که در پیشگاه تو فرود آییم، تا به شفاعت تو دست یابیم و به یادگارها و آثار بازمانده از تو بنگریم و برخی از حقوق تو را ادا کنیم و تو را در پیشگاه پروردگاران شفیع قرار دهیم. بار گناهان کمرهای ما را شکسته است و تو شفیع هستی که شفاعت پذیرفته است و ما را به شفاعتت وعده داده اند، پس در پیشگاه خدا شفیع ما باش و از پروردگار بخواه که ما را بر سنت تو بمیراند و در زمره همراهانت برانگیزد... شفاعت، شفاعت، یا رسول الله!...» (۱۰۱)

با این حال، آیا آن چه که شیعه به عنوان توسل به انبیاء الهی و ائمه معصومین و پیامبر و اهل بیت او انجام می دهند و آنان را برای برآمدن حاجتهایشان در پیشگاه خدا «وسیله» و «شفیع» قرار می دهند، از کارهای مخصوص و بدعتهای خودشان است؟ یا بزرگان اهل سنت هم چنین معتقدند و چنین عمل می کرده اند؟! و آیاتبرک و توسل، بدعت است، یا عمل به سنت و ابراز محبت به اولیاء الله؟

کبرت کلمه تخرج من افواههم، ان یقولون الا کذبا (کهف / ۵)

«پایان»

۱- مائده، آیه ۳۵.

۲- «سیرتنا و سنتنا»، علامه امینی، ص ۱۶۱.

۳- «وفاء الوفاء»، سمهودی، ج ۲ ص ۴۴۴، «اعلام النساء»، عمررضا کحاله، ج ۳ ص ۱۲۰۵ و منابع متعدد دیگر.

۴- «شفاء السقام»، سبکی، ص ۳۹، «اسد الغابه»، ج ۱ ص ۲۰۸.

۵- «وفاء الوفاء»، ج ۲ ص ۴۱۲.

۶- «مستدرک حاکم»، ج ۴ ص ۵۱۵، «وفاء الوفاء»، ج ۲ ص ۴۱۰.

۷- «وفاء الوفاء»، ج ۲ ص ۴۴۴.

۸- همان، ص ۴۴۳.

۹- همان، ص ۴۴۴.

- ۱۰- «کنز المطالب»، حمزوی ، ص ۱۹.
- ۱۱- به نقل «الغدیر»، ج ۵ ص ۱۵۲ از «الشفاء».
- ۱۲- «شرح مواهب»، ج ۸ ص ۳۱۵.
- ۱۳- «فرقان القرآن»، ص ۱۳۳.
- ۱۴- «الدیباج المذهب»، ص ۱۸۷.
- ۱۵- «الغدیر»، ج ۵ ص ۱۵۱.
- ۱۶- «المغنی»، ج ۱ ص ۴۹۵. درباره چاههای مدینه . ر.ک : «الوفاء الوفاء»، ج ۲ ص ۱۱۹ تا ۱۴۹.
- ۱۷- «الفقه علی المذاهب الاربعه»، ج ۱ ص ۴۲۱.
- ۱۸- همان ، ص ۴۲۲.
- ۱۹- «المنهاج»، محیی الدین نوری شافعی ، ج ۱ ص ۳۵۷ (چاپ شده در حاشیه شرح مغنی).
- ۲۰- «الفقه علی المذاهب الاربعه»، ج ۱ ص ۴۲۲.
- ۲۱- «ملل و نحل»، شهرستانی ، ج ۱ ص ۲۱، «سیره حلبیه»، ج ۳ ص ۳۹۳، «صواعق محرقه»، ص ۱۹.
- ۲۲- «تاریخ طبری»، ج ۱ ص ۸۰، «العرائس»، ثعلبی ، ص ۲۹.
- ۲۳- «حاشیه ابی الاخلاص»، حنفی ، ج ۱ ص ۱۶۸ (در حاشیه دررالحکام).
- ۲۴- «شرح شمائل»، قاری ، ص ۲۰۸.
- ۲۵- «تاریخ طبری»، ج ۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۹، «معجم البلدان»، ج ۳ ص ۲۰۸، «تاریخ ابن کثیر» ج ۱ ص ۱۷۴ و ۱۹۷.
- ۲۶- «محاضرة الاوائل»، سکتواری ، ص ۱۰۲ (چاپ ۱۳۰۰)، «تمام المتون»، صفدی ، ص ۱۵۱. علامه امینی «ره» می افزاید: این جماعت درباره مدفن امیرالمؤمنین اختلاف عظیمی دارند که آن را دست مرموز سیاست پدید آورده است ، تا امت را از توجه به مدفن مقدس مولا و زیارت قبر آن حضرت ، بازدارد (الغدیر، ج ۵ ص ۶۸ پاورقی).
- ۲۷- «استیعاب»، ج ۱ ص ۲۸۰.
- ۲۸- «صفة الصفوه»، ابن جوزی ، ج ۱ ص ۱۴۰.
- ۲۹- «معجم البلدان»، ج ۳ ص ۲۱۱.
- ۳۰- «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ، ج ۱ ص ۱۴۶، «تاریخ الشام»، ابن عساکر، ج ۶ ص ۱۰۸.
- ۳۱- «صفة الصفوه»، ج ۱ ص ۲۱۰.
- ۳۲- «الاصابه»، ج ۴ ص ۲۱۰.
- ۳۳- «البدایة و النهایه»، ابن کثیر، ج ۸ ص ۲۳۶.
- ۳۴- «صفة الصفوه»، ج ۲ ص ۱۳۲.
- ۳۵- «شذرات الذهب»، ابن عماد، ج ۱ ص ۳۳۷.
- ۳۶- «صفة الصفوه»، ج ۴ ص ۲۹۳.
- ۳۷- «تاریخ بغداد»، ج ۱۴ ص ۲۷.
- ۳۸- همان ، ج ۵ ص ۸۰.
- ۳۹- «المنتظم»، ابن جوزی ، ج ۵، ص ۹۹.
- ۴۰- «تاریخ بغداد»، ج ۴ ص ۶۱.
- ۴۱- «البدایة و النهایه»، ج ۱۱ ص ۶۹.
- ۴۲- «المنتظم»، ج ۵ ص ۱۶۴.
- ۴۳- همان ، ج ۶ ص ۲۵.
- ۴۴- همان ، ص ۱۱۷.
- ۴۵- «تاریخ بغداد»، ج ۶ ص ۱۵۸.
- ۴۶- همان ، ص ۳۰۱.
- ۴۷- همان ، ج ۱۲ ص ۳۷۹.
- ۴۸- همان ، ج ۳ ص ۱۲۱.
- ۴۹- «شذرات الذهب»، ج ۳ ص ۵۷.
- ۵۰- «الجواهر المضية»، ج ۲ ص ۶۴.
- ۵۱- «المنتظم»، ج ۹ ص ۱۶۴.

- ۵۲- «الديباج المذهب»، ص ۲۸۷.
- ۵۳- «طبقات الاخير»، شعرانی، ج ۱ ص ۱۷۷.
- ۵۴- «الجواهر المضية»، ج ۱ ص ۲۴۳.
- ۵۵- «شذرات الذهب»، ج ۵ ص ۴۵۴.
- ۵۶- «مفتاح السعادة»، ج ۱ ص ۱۷۱.
- ۵۷- «شذرات الذهب»، ج ۷ ص ۲۴.
- ۵۸- همان، ج ۸ ص ۲۲۸.
- ۵۹- همچون: قتات كوفی، ابن اكفانی، ابراهيم بن نجیح كوفی، قاضی بدر بن هیثم، ابوالطیب لخمی، علی بن عبدالرحمن كوفی، علی بن محمد زبیر كوفی، ابوالقاسم غسانی، ابوالطیب عطار، احمد بن عطاء، ابو عبدالله قمی، ابوالقاسم صرصری، فیروز بهاءالدین، ابواسحاق اسفرائینی، حسین بن علی مغربی، ابوبکر بیهقی، ابو عبدالله اصفهانی شافعی، علی بن ابی نصر موصلی، قاضی شهرزوری، محمد بن علی نرسی، قاضی القضاة شعیبی حنفی، ابواسحاق غزی، قاضی بهاء الدین شهرزوری، احمد بن محمد اصفهانی، ابن بسر بخاری، ابومنصور عبادی، محمد بن مبارک بغدادی، خجندی اصفهانی، عبداللطیف اصفهانی، ضیاء الدین هکاری، حسین بن احمد همدانی، مسعود بن صلاح الدین، ابن حمدون، قطب الدین عادل، عدوی عمری، سیف الدین قیمری، جمال الدین صرصری، ابن نجیح حرانی، نور الدین شافعی، ابن زملکانی، عبدالقادر بن عبدالعزیز، محمد بن محمد تلمسانی، عمادالدین ابوالفداء عنابی، علی بن احمد کیزوانی، که مشخصات آنان را علامه امینی در کتاب خویش آورده است و ما به جهت اختصار، از نقل آنها خودداری کردیم و تنها به ذکر نامشان بسنده نمودیم، مجموعه موارد یاد شده، به ۸۰ مورد می رسد. مترجم)
- ۶۰- «سنن ابن داود»، ج ۲ ص ۷۲، صحیح بخاری، ج ۲ ص ۲۴۷.
- ۶۱- «اسد الغابه»، ج ۳ ص ۱۷۷، «الاصابه»، ج ۲ ص ۳۲۱.
- ۶۲- «تاریخ الشرام»، ابن عساکر، ج ۷ ص ۸۷.
- ۶۳- «عمدة القاری»، عینی، ج ۴ ص ۶۳.
- ۶۴- «صفة الصفوة»، ج ۱ ص ۱۴۷ و ۱۹۴.
- ۶۵- «البدایة و النهایة»، ج ۱۳ ص ۱۷۷.
- ۶۶- «المنتظم»، ج ۶ ص ۳۱۱.
- ۶۷- «البدایة و النهایة»، ج ۱۱ ص ۳۲۹.
- ۶۸- «تاریخ بغداد»، ج ۳ ص ۲۴۷.
- ۶۹- همان، ج ۴ ص ۳۷۰.
- ۷۰- «تاریخ بغداد»، ج ۴ ص ۳۸.
- ۷۱- «المنتظم»، ج ۸ ص ۲۸۷.
- ۷۲- «المنتظم»، ج ۹ ص ۲۴.
- ۷۳- «وفیات الاعیان»، ابن خلکان، ج ۱ ص ۳۱۳.
- ۷۴- همان، ج ۲ ص ۶۰.
- ۷۵- «المنتظم»، ج ۱۰ ص ۱۰۹، ۱۶۶.
- ۷۶- «کامل ابن اثیر»، ج ۱۱ ص ۱۲۴، «وفیات الاعیان»، ج ۲ ص ۱۸۸.
- ۷۷- «وفیات الاعیان»، ج ۲ ص ۹.
- ۷۸- «مفتاح السعادة»، ج ۱ ص ۷۷.
- ۷۹- «نیل الابتهاج»، ص ۳۱۷.
- ۸۰- «شذرات الذهب»، ج ۷ ص ۳۷۱.
- ۸۱- «المنتظم»، ج ۸ ص ۲۴۶.
- ۸۲- در این قسمت نیز علامه امینی تعداد موارد را به ۷۰ رسانده است که ما به دلیل رعایت اختصار، به ذکر ۲۲ مورد بسنده کردیم. نام برخی از افراد دیگر عبارت است از: جعفر بن منصور، ابن سمعون، محمد بن عمر كوفی، ابوبکر باقلانی، ابن حاجب، القادر بالله، القائم بامر الله، المستنجد بالله، الظاهر بامر الله، المستنصر بالله (از خلفای عباسی)، قدوری بغدادی، عبدالسید ابن صباغ، ابونصر کردی، ابوعلی شامی، ابو عبدالله دامغانی، ابوالحسن صابی، عقیل بن ابی الوفاء، ابو حازم حنبلی، ابویعقوب همدانی، محمد بن محمد خلمی، ابوالحسن درینی، عمر طحان، امیرنجم الدین دوینی، جلال الدین اصفهانی، امیر عز الدین، شیخ حسن عدوی، زین الدین خافی، شیخ

- محمد جزولى ، حسين بن احمد خوارزمى .
- ٨٣- «صلح الاخوان»، خالدى ، ص ١٠٢ تا ١٠٩ .
- ٨٤- «فتاوى سبكي»، ج ١ ص ٢٩٤ .
- ٨٥- «فرقان القرآن»، عزامى ، ص ١٣٣ .
- ٨٦- «سنن ابى داود»، ج ٢ ص ٨٠ .
- ٨٧- «معجم البلدان»، ج ٢ ص ٣٠٠ .
- ٨٨- «صلح الاخوان»، ص ١٠٩ .
- ٨٩- «مناقب خوارزمى»، ص ٢٥٢ ، «فرائد السمطين»، باب اول ، «مستدرک حاکم»، ج ٣ ص ١٥١ . (اين مطلب از الغدير، ج ١ ص ٣٠٠ نقل شده است . «مترجم»)
- ٩٠- «المدخل»، ج ١ ص ٢٥٨ («الغدير»، ج ٥ ص ١١٢) .
- ٩١- «الغدير»، ج ٥ ص ١٤٤ .
- ٩٢- شرح «المواهب»، زرقانى ، ج ٨ ص ٣١٧ .
- ٩٣- همان ، ص ١٤٥ .
- ٩٤- «الدر المنثور»، سيوطى ، ج ١ ص ٦٠ ، «الرياض النضرة»، ج ١ ص ٣٠ .
- ٩٥- منابع آن در الغدير، ج ٧ ص ٣٠٣ آمده است .
- ٩٦- «الصراع بين الوثنية و الاسلام»، قصيمى ، ج ٢ ص ٥٩٣ .
- ٩٧- نساء، ٦٤ .
- ٩٨- از جمله ، سبكي در «شفاء السقام»، ص ١٢١ .
- ٩٩- «الصراع»، ص ١٢ .
- ١٠٠- برگرفته از الغدير، ج ٣ ص ٢٩٢ .
- ١٠١- «مراقى الفلاح» شربلالى حنفى : «السلام عليك يا شفيح الامه ... يا رسول الله ، نحن وفدك و زوار حرمك تشرفنا بالحلول بين يديك و جننا من بلاد شاسعة و امكنة بعيدة نقطع السهل و الوعر بقصد زيارتك لنفوز بشفاعتك و النظر الى مآثرك و معاهدك ... والاستشفاع بك الى ربنا ... انت الشافع المشفع ... فاشفع لنا الى ربك واساله ان يميّتنا على سنتك » الغدير، ج ٥ ص ١٣٩ .